

دکتر عبدالمحسن مشکوة الدینی

معانی کتاب

و مورد کاربرد هر يك از آنها در قرآن کریم

بنابر آنچه در کتب لغت آمده است کتاب و کتابت هر دو مصدر کتب یکتب از باب نصر ینصر است و معانی گوناگونی برایش ذکر شده است.

راغب می گوید: معنی اصلی کتاب پیوند دادن پوستی به پوست دیگر است (۱) و در تفسیر مجمع مثالی برایش آورده شده است: مانند این که می گویند: کتب القربه، یعنی کسی پوستی را به مشک آب دوخت و کتب البغله یعنی لبهای قاطری را با حلقه گرد آورد و به یکدیگر پوسته گردانید و سپاهیان را هم که کتیه می گویند، برای این است که به یکدیگر می پیوندند (۲) راغب می گوید نوشته ها را هم که در عرف مکتوب می گویند، برای این است که حروفی را به یکدیگر می چسبانند و به هم پیوند می دهند. بنابراین کتاب در اصل به معنی خود عمل نوشتن است، و پس از آن حروف و کلماتی را هم که به یکدیگر پیوند داده شده اند همه را رویم رفته کتاب می گویند، و پس از آن معانی بسیاری برای کتاب آورده است، و خلاصه گفتارش با اندکی تغییر در عبارت و تغییر درجا از این قرار است:

۱- گفتارها را کتاب می گویند، هر چند نوشته نشده باشند، مانند کتب منزله آسمانی که پیش از نوشته شدن شان کتاب گفته می شده اند، و در این باره آمده است: **و یؤمنون بالكتاب کله** (آل عمران - ۱۱۹)

۲- برگها و اوراقی که بر آن چیزی نوشته شده است، یا نوشته هایش رویم رفته کتاب گفته می شود، مانند: **فویل للذین یکتبون الكتاب باید بهم** (بقره - ۷۹)

راغب پس از آن می گوید: چون که هر چیزی نخست اندیشیده می شود و پس از آن گفتنش اراده می شود، و سپس آنچه گفته می شود، نوشته می شود، و با نوشتنش آن گفتار نگهداری می شود و برجای می ماند، به همین ملاحظه، اثبات کردن هر چیزی و واجب گردانیدن آن را، و عزم و تصمیم گرفتن بر نوشته شدن چیزی را اگرچه به دست دیگری باشد، هر یک اینها به تنهایی را کتاب می گویند. و تفصیل هر یک از آنها بدین قرار است:

۱- عزم و اراده مؤکد، مانند: **کتب الله لاغلبین اناورسلی** (مجادله - ۲۲)

۲- حکم و قضاء مؤکد مانند: وما كان انفس ان تموت الا باذن الله كتابا مؤجلا
(آل عمران - ۱۳۹)

۳- ثابت و استوار و پابرجا گردانیدن چیزی مانند: اولئك كتب في قلوبهم الايمان
(سجده ۲۲)

۴- علم ، مانند : لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث (روم - ۵۶) ای فی علمه
وایجاب

۵- دلیل اثبات هر سخنی مانند : فأتوا بكتابكم ان كنتم صادقين (صافات - ۱۵۷)
۶- تعیین و مسلم گردانیدن چیزی مانند: لكل اجل كتاب (رعد - ۳۸) یعنی دوام
و بقاء هر چیزی برابر با حکمت خداوند، مدت معین و مسلمی دارد که از آن تجاوز نمی کند (۳).

شکلهای گوناگون به کار بردن کتاب

معانی گوناگونی تا کنون برای کلمه کتاب و مشتقات آن آورده شد، و اکنون به ذکر
این نکته پرداخته می شود که تفاوت معانی آن به شکلهای گوناگون کاربرد آن بستگی دارد :

اول - آن جائی که بدون حرف تعدیه به کار رفته است

از جاهائی که این کلمه و مشتقات آن بدون حرف تعدیه به کار برده شده است، چند معنی
بر می آید و از آن جمله است :

۱- اراده مؤکد و همیشگی، که از سخنان راغب هم گذشت مانند: كتب الله لاغلبن اناورسلی
(مجادله ۲-۲۲) یعنی اراده مؤکد خداوند بر این است که او و پیغمبرانش بر کافران فایق آیند
۲- ثابت و پایدار نگهداشتن چیزی ، مانند : والله يكتب ما يبیتون (نساء - ۸۱)
یعنی آنچه را شبها درباره اش می اندیشند و شبانه رأی می دهند، خداوند آن را ثابت و پابرجا نگه می دارد
تا روزی که پاداش آن را بدهد. و یا آن که می فرماید. سنكتب ما يقول (سرم - ۷۹) یعنی
آنچه را می گوید ثابت و پابرجا نگه می داریم (۴) و از این گونه است که می فرماید: ولا یأب کاتب
ان یكتب (بقره ۲۸۲) یعنی آن چیزی که برای ثابت ماندن و پابرجا نگه داشتن و از میان نرفتن
دین نوشته می شود. در جای دیگر آمده است: فاكتبنا مع الشاهدین (آل عمران - ۶) حواریون
به خداوند عرض کردند ما به آنچه تو فرو فرستادی ایمان آوردیم و از پیغمبرت پیروی می کنیم
پس ما را با کسانی که به مانند ما آیند بر آنچه گفتیم، پایدار بدار.

دوم - به کار برده شدن کتاب با حرف (لام)

کتابت هر جا با لام همراه است به معنی صادر شدن حکمی است که سود کسانی در آن
باشد ، مانند : یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لكم (مائده - ۲۸) راغب
می گوید چون این حکم به سود آنان بود به جای علیکم لکم آورده شده است (۵) در آیه دیگر آمده است

وابتغوا ما كتب الله لكم (بقره-۱۸۷) یعنی سودی را که خداوند برای شما از نزدیک شدن با زنان و خوردن و آشامیدن قرار داده است بجوئید و در شبهای رمضان تا هنگامی که سفیدی صبح آشکار نشده از آن استفاده کنید. در آیه دیگر آمده است: **قل لن یصبینا الا ما كتب الله لنا** (توبه - ۵۱) یعنی هرگز پیش آمد خوبی یابدی با ما برخورد نخواهد کرد مگر آن که خداوند سود ما را در آن دیده است

در آیه دیگر آمده است: **و اکتب لنا فی هذه الدنيا حسنه و فی الاخرة موسی علیه السلام** به خداوند عرض کرد خوبی هائی را در این جهان و در جهان پس از این برای ما ثابت و پابرجا گردان. و خداوند در پاسخ او فرمود: **فسا کتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة والذین هم باياتنا یؤمنون** (اعراف - ۱۵۶) فرمود این هائی که تو خواستی به سود کسانی پابرجا و ثابت می گردانم که دارای تقوا باشند، و زکوة بدهند و به آیات ما ایمان بیاورند. بنابراین، ملاحظه شد هر جا کتاب و مشتقات آن با لام همراه است، به معنی حکم ثابت و مؤکدی است که به سود کسانی باشد.

سوم: جائی که کتاب و کتابت با حرف فی آمده است

جائی که کتاب با حرف فی همراه است تنها به معنی ثابت و پابرجا نگه داشتن چیزی است مانند: **اولئک کتب فی قلوبهم الایمان** (اعراف-۱۴۵) یعنی خداوند ایمان را در دل آنان ثابت و پابرجا گردانید. در آیه دیگر آمده است: **و کتبنا له فی الالواح من کل شیئی** (اعراف ۱۴۵) در این آیه لام و فی هر دو گنجانده است و از کتبنا فی ثابت و پابرجا گردانیدن مطالب مندرج در آن استفاده می شود و از لام چنین برمی آید که علوم مندرج در آن برای موسی علیه السلام مفید و سودمند بوده است.

چهارم: جائی که کتاب با علی به کار برده شده است

از جائی که کتاب با علی به کار رفته است دو معنی برمی آید:

- ۱- امر یا حکم انشائی و الزامی و قطعی و مسلم مانند: **کتب علیکم القصاص** (بقره- ۱۷۸) و **کتب علیکم الصیام** (بقره ۱۸۳) **کتب علیکم القتال** (بقره - ۲۱۲) یعنی قصاص و روزه گرفتن در ماه رمضان و جهاد کردن با کافران بر شما مسلم و واجب گردید.
- ۲- حکم خبری قطعی و مسلم مانند **لیرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم** یعنی آن کسانی که کشته شد نشان در آن هنگام قطعی و مسلم شده است هر آینه به سوی کشتارگاه خودشان می آیند

در آیه دیگر آمده است: **کتب علی نفسه الرحمه انعام - ۱۲ و ۵۴** یعنی خداوند بر خودش قطعی و مسلم گردانیده است که بر آفریدگانش بخشش کند (۶)

شش کتاب در قرآن کریم و رابطه آنها با یکدیگر

شش کتاب در قرآن کریم گاهی با لفظ لوح و الواح یا کلام و کلمات یا کتاب و ام الكتاب یا به الفاظ دیگر که خواهد رسید عنوان شده‌اند، و از معانی گوناگونی که تا کنون برای کتاب و مشتقات آن آورده‌شد، به دو چیزی می‌توان پی برد.

اولاً، به این می‌توان پی برد که هر یک از این شش کتاب با کدام یک از معانی گذشته آن مناسبت دارد.

ثانیاً، می‌توان از این آگاه گردید که میان این شش کتاب چه روابطی موجود است.

در مورد اول، معنی متناسب با کتاب قضا و قدر، حتمی و مسلم بودن پیدایش چیزها و پاپیش آمده‌هایی است و یا قطعی و مسلم بودن رسیدن هر کسی به سزای خودش است که به کتاب اعمال باز می‌گردد، و قطعی و مسلم بودن چیزی چنانچه گذشت یکی از معانی کتاب و کتابت است. و معنی متناسب با کتاب آفاق و انفس دلالت قطعی وجود آنها بر وجود خالق و صفات کمالیه او است.

در مورد دوم، رابطه میان این شش کتاب همان است که از راغب حکایت شد و او گفت علم و اراده و عزم و تصمیم مقدم بر همه است، و گفتن و نوشتن از علم و اراده هر کسی سر می‌زند، پس هر یک از این هائوعی از کتاب هستند، بنابراین آنچه متعلق علم و اراده و عزم و تصمیم خداوند است مربوط به قضا و قدر او است، و گفتار او که از علمش سر می‌زند، سخنانی است که بر پیغمبران فرود می‌آید و نوشتن خداوند نقش بستن صورت هر یک از انواع موجودات بر لوح ماده است که به علم و اراده او انجام می‌گیرد، و کتاب آفاق نامیده می‌شود، و کتاب انفس اشکار شدن پرتوی از علوم خداوند و نقش بستن آن بر لوح عقل مردم است و سزا گرفتن مردم به کارهایی بستگی دارد که از علم و اراده آنان سر می‌زند پس از آنچه گفته شد وجه تسمیه هر یک از این شش، به کتاب و رابطه میان هر یک از این‌ها با دیگری نیز آشکار گردید.

اکنون برای روشن شدن مطالب اصلی که خواهد رسید، به ذکر مقدمه‌ای پرداخته می‌شود، و آن نسبت میان تکلم و کتابت است.

(نسبت میان تکلم و کتابت)

خلاصه و مفاد سخنانی که صدر المتألهین در این باره آورده است، این است، که می‌گوید هیچ تفاوتی میان این نیست که شکل حروف و کلماتی روی صفحه‌ای از کاغذ نوشته شود و یا شکل آن حروف و کلمات، در هوا نقش بندد، زیرا هوایی که هنگام نفس کشیدن با خارج حروف برخورد می‌کند، و پس از آن از دهان بیرون می‌آید همان حروف و کلمات، بر لوح هوای بیرون

از دهان نقش می بندد، و آن را به گوش شنوندگان می رساند و به همین ملاحظه هیچ تفاوتی میان گفتن و نوشتن نیست، زیرا شکل الفظی که از گوینده سر می زند، به دو چیز بستگی دارد و به آن نسبت داده می شود:

یکی نسبت میان الفاظ با کسی است، که سخنی را می گوید، و آن الفاظ از او سر می زند. دیگری نسبت میان الفاظ با پذیرنده آن شکل است و آن هوا است. پس از جهت نسبت داشتن آن الفاظ به کسی که از او سر می زند، تکلم نامیده می شود، و از جهت نسبت میان آن الفاظ با هوایی که پذیرنده شکل آن الفاظ است کتابت می باشد. اما پس از آن که شکل الفاظ در هوای بیرون از دهان گوینده نقش بندد. و در هوا مکتوب شود، خود آن هوا مستقلاً گوینده و نویسنده ای می شود، زیرا هوا آن الفاظ را بگوش شنوندگان می رساند و معانی و محتوای آن الفاظ در ذهن شنوندگان نقش می بندد، و در آن نوشته می شود. بنابراین شخص گوینده علوم می را که در خود نهان دارد، به شکل الفاظ در می آورد و آن را در هوا نقش می کند و هوایی که الفظی بر آن نقش بسته است خودش گوینده ای می باشد، و شکل الفاظ را به شنونده می رساند، پس خود هوا نویسنده نیز می شود، زیرا معانی آن الفاظ را در ذهن شنونده منتقل می گرداند.

بنابراین کسی که نخست آن الفاظ از او سر زده است، مافوق همه است و هوا که پذیرنده آن الفاظ است، گوینده متوسطی است، و کسی که آن الفاظ را می شنود و خود الفاظ با معانی آن در ذهنش نقش می بندد، در مرتبه سوم است پس هریک از این سه راهم گوینده می توان نامید، و هم نوشته می توان گفت، و بنابراین گفتن و نوشتن هر دو یکی است.

به همین ملاحظه نفس یار و آن اشخاص که صورت های معلومات را از عالم بالا فرا می گیرند به مانند لوح و صفحه ای هستند که صورتگر عقلی با قلم علوی آن صورت ها را درون آنان منتقل می گرداند، و پس از آن نفس ناطقه خودش گوینده ای می شود که، یک رو به سوی عالم بالا دارد، و از آن جا علوم را فرا می گیرد، و روی دیگرش به طرف کسانی است که آن سخنان را از او می شنوند، و علوم را از او فرا می گیرند.

صدر المتألهین در آخر این سخنانش می گوید پیدایش عالم نیز از همین گونه است. زیرا نسبت میان موجودات عالم با آفریننده اش پیش گروهی از دانشمندان به مانند نسبت میان نوشته با نویسنده است. و پیش گروه دیگری، به مانند نسبت میان سخنان، با گوینده است. و پیش گروه دیگری هیچ یک از این نسبت ها نیست (۷) بنابراین از دقت در سخنان او نیز می توان پی برد که چرا الفاظ قرآن کریم را کتاب می گویند؟ و چرا عالم وجود را کتاب می گویند؟ و کسی که علوم را فرا گرفته است چرا کتاب نامیده می شود. و اکنون به اصل مطالب پرداخته می شود

کتاب قضا و اقسام دیگر آن

بنابر آنچه صدرالمتألهین در کتاب مفاتیح الغیب آورده است، کسی که سخنی را می گوید در آغاز جز ایجاد حروف و کلمات چیز دیگری مورد نظرش نیست، و با ایجاد حروف و کلمات می خواهد از آنچه درباره اش می اندیشد، دیگری را هم آگاه گرداند. و کلام خداوند بر سه گونه است **اول**، آن که خود سخن گفتن مورد نظر او است و چیز دیگری را از آن در نظر ندارد و این گونه سخن گفتن او امر (کن) یا فرمان باش می باشد، و این فرمان ابداع است و آنچه ابداع می شود کلمات تامات او هستند که پایان پذیری ندارند، و دیگرگونی برای آنها نیست، و این کلمات همان عالم قضاء است، و درباره اش می فرماید: **سبحانه اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون** (مریم - ۳۵)

دوم، کلام خداوند در کتاب قدر است که متوسط میان کتاب قضا و کتاب تکوین است، و این گونه گفتار او غیر از امر کن نتیجه دیگری هم از آن در نظر گرفته شده است اما نتیجه و حصول اثر آن تهری و قطعی است و از امر او جداشدنی نیست، مانند امر کن که برای ایجاد ملائکه صادر می شود و برای تدبیر عالم بالا، فرمان ایجاد آنها صادر شده است، و کار تدبیر عالم بدون هیچ گونه تخلفی از آنان سر می زند و در این باره می فرماید: **لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون** (تحریم - ۶)

سوم - پست ترین کلام و امر او است، و آن کلام و امر تشریحی او است، که برای جن و انس فرستاده می شود و پست تر بودن این اوامر برای این است که جن و انس برای عمل کردن به آن آفریده شده اند، اما به این فرمان او، گاهی عمل می شود و گاهی نمی شود. صدرالمتألهین در آخر می گوید، در مورد انسان کامل نیز همین سه گونه کلام از خداوند سر می زند زیرا:

۱- گفت و شنیدی که آنان با خداوند می کنند، و خداوند به آنان پاسخی می دهد، که جز ایجاد معارف و علم و حکمت در آنان چیز دیگری را قصد نمی کند، و این کلام ابداعی خداوند است، و نتیجه این کلام ابداعی همان افاضه حقایق و علوم به آنان است، و خداوند از این سخن گفتن خودش جزء القاء معارف و علوم قصد دیگری ندارد.

۲- فرمان متوسطی که از نوع انسان صادر می شود و کلام متوسط او است فرمانی است که به اندامهای تن خودش می دهد و قوای نفسانی و طبیعه آنان در اثر این فرمان ناگزیر به کار می افتند: چشم به گشوده شدن و یا بسته شدن و ادا می شود، زبان به حرکت در می آید، و اعضای دیگر نیز به همین گونه اند. پس این کلام متوسط انسان است

۳- گونه دیگری از اوامر انسان این است که علاوه بر تحرک اعضا و انجام دادن کارها نتیجه دیگری هم از تحریک اعضا در نظر دارد، اما به آن نتیجه مورد نظرش گاهی می‌رسد و گاهی نمی‌رسد^(۸).
پس از این سخنان اندکی معنی قضا و قدر و تکوین فهمیده شد، و اکنون نوبت به تفصیل آن می‌رسد.

لغت قضا

بنا به گفته راغب تضایه معنی فصل است^(۹) و فصل به معنی جدا گردانیدن یکی از احتمالات از احتمالات دیگر، و قطعی کردن کاری و یا گفتاری است، و یکی از موارد آن حکم کردن و فرماندادن به چیزی است مانند: **و قضي ربك الاتعبدوا الا اياه** (اسر - ۲۳)
یعنی خداوند فرمان طعی صادر کرد که جز او دیگری را نپرستند، و یا آن که ساحران فرعون در پاسخ این که او به آنان گفت: **فلا قطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف** آنان گفتند: **فاقض ما انت قاض** (طه - ۷۲) یعنی هر رفتاری که می‌خواهی با ما بشود حکم قطعی صادر کن و در مورد صادر کردن حکم، آن کسانی که با یکدیگر اختلاف دارند، می‌فرماید:

ان ربك یقضی بینهم یوم القیمة فیما كانوا فیہ یختلفون (یونس - ۹۳)

به این معنی است که خداوند از راست و دروغ بودن سخن هر یک از آنان آگاه است و به سبب آگاهی خودش حکم قطعی صادر می‌کند که کدامیک راست و یا دروغ می‌گویند، و بنابراین قضا در همه جا به معنی قطعی و مسلم گردانیدن چیزی است.

به همین ملاحظه صدر المتألهین می‌گوید قضا علمی است که دارنده اش را وادار می‌کند تا برابر با آن کارهایی انجام بدهد و قضا عبارت از این است که خداوند صور موجودات را چه کلی و چه جزئی همه را ابداع می‌کند و صورت‌هایی که ابداع می‌شوند از جهت این که عقلی هستند بی‌پایانند.

پس از آن چون موجود گردانیدن چیزهای بی‌پایان و بیرون از شماره در عالم ماده و جسم غیر ممکن است و این عالم گنجایش آن را ندارد، به همین ملاحظه خداوند آنها را پی‌درپی و یکی پس از دیگری در زمانهای دراز موجود می‌گرداند، و بنابراین قدر عبارت از این است که این چیزها یکی پس از دیگری به وجود می‌آیند و تازمان معینی در این عالم باید وجود داشته باشند^(۱۰).

آیات مربوط به قضا و قدر

در آیه شریفه آمده است: **وان من شیئی الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم** (حجر - ۲۱) علامه فیض در تفسیر این آیه، پس از نقل گفتار دیگران و تضعیف آن

می‌گوید: در باطن تاویل خزاین چنین است که در آغاز قلم اعلی چیزهایی را به وجه کلی در لوح قضا که محفوظ از دگرگونی است، نوشت، و در آخر سخنانش روایتی از امام چهارم علیه السلام برای گفتار خودش شاهد آورده است که فرمود، تمثال همه مخلوقات زمینی و دریائی در عرش موجود است علامه فیض بس از آن می‌گوید فرمایش آن حضرت تاویل حقیقی خزاین است، و ام‌الکتاب همان لوح قضا و چیزهایی است که در آن لوح نوشته شده است.

اما تقدیر در مرتبه دوم است، و به این معنی است که آنچه در لوح قضا به طور کلی نوشته شده است در لوح تقدیر به طور جزئی آمده است و تبدیل پذیر است و این که در آخر آیه آمده است و ما نزله الابقدر معلوم درباره تقدیر الهی آمده است (۱۱)

تفاوت مابین قضا و قدر، از گفتار اسیرمؤمنان نیز به خوبی فهمیده می‌شود، زیرا آن حضرت از راهی می‌گذشت و چون دیوار شکسته‌ای بر سر راهش بود، راهش را گرداند، و از راه دیگری رفت از آن حضرت پرسیدند، آیا از قضاء الهی می‌گریزید، فرمود: **افر من قضاءه الی قدره** (۱۲) و معنی این جمله آن است که فروریختن دیوار لازمه ثقل ماده است و به حکم قضاء قطعی مسلم است اما فرو ریختن آن بر سر کسی مشروط به آن است که او نزدیک آن دیوار باشد، بس اگر کسی از آن دور شود به حکم قدر الهی از آن در امان می‌ماند.

دوم: کتاب تقدیر و محو اثبات

در آیه شریفه آمده است: **یمحوالله ما یشاء و یثبت و عنده ام‌الکتاب**: (رعد - ۳۹) علامه فیض در تفسیر این آیه می‌گوید **ام‌الکتاب** اصل وریشه همه کتب است، و آن لوح محفوظ است و هیچ محو و تبدیلی در آن راه نمی‌یابد، و همه چیز در آن نوشته شده است، و هرچه محو و یا اثبات شود در آن نوشته شده است. اما چیزهایی که برابر با حکمت خداوند شایسته است که نسخ شوند، و یا برای اثبات شدن آنها مقتضی موجود است، و محوشدن بدکاری‌های توبه‌کنندگان، و به جای ماندن کارهای نیک آنان در کتاب حافظان اعمال که سزا دادنی به آن تعلق نمی‌گیرد، و پابرجا ماندن جز آن و یا به جای ماندن کارهایی که بندگان آن را از روی صمیم قلب انجام می‌دهند، و محوشدن کارهای فاسد آنان. و نیز موجوداتی که باید اثبات بمانند و یا آن که باید از میان بروند، همگی در کتاب تقدیر نوشته شده است، و روایاتی که درباره شب قدر رسیده است که ملائکه و روح و کاتبان به آسمان دنیا فرود می‌آیند و آنچه در کتاب قضا نوشته شده است که در آن سال باید پیش بیاید همگی را می‌نویسند تا آخر روایت.

علامه فیض روایت دیگری از کتاب مجمع البیان آورده است که پیغمبر فرمود، کتاب محو و اثبات غیر از ام‌الکتاب است، زیرا آنچه در ام‌الکتاب است دگرگونی پذیر نیست.

روایت دیگری هم از کافی و عیاشی آورده است که امام پنجم علیه السلام فرمود؛ دوگونه علم پیش خداوند هست، قسمی از آن بر همه کس جز خود او پوشیده است و در خزانه علم

خداوند محفوظ است و هیچ کس را از آن آگاه نمی گرداند.
 اما قسم دیگری از علوم خود را به ملائکه و پیغمبران می آموزد و آنان را از آن آگاه می گرداند، پس چیزهایی که تغییر داده شدنی هستند پیش خود او محفوظ است، اما علومی که به ملائکه و پیغمبران آگاهی داده می شود تغییر داده شدنی نمی باشند (۱۳)

سوم کتاب آفاق

در آیه شریفه آمده است : **سنريهم آياتنا في الافاق وفي انفسهم** (فصلت ۵۲)
وفي الارض آيات للموقنين (ذاریات ۲۱) و از این گونه آیات قرآن کریم چنین برمی آید که وجود همه چیز آیت اوست ، و همگی وجود او را نشان می دهند زیرا گفته شد نوشته لفظها را نشان می دهند ، و لفظها صورت چیزهایی را که در علم گوینده است می نمایانند و صورت هائی که در علم او موجود است وجود چیزهایی را که در عالم هستند و از هریک آنها اثر معینی سر می زند، نشان می دهند ، بنابر این نوشته ها و لفظها و صورت های موجود در علم هر کسی و وجود هر چیزی به هرگونه باشد ، همگی آیت و نشان وجود خداوند هستند، زیرا در علوم نظریه موجود در قرآن در شماره قبل گذشت که هیچ چیز دارای وجود نیست و وجود همه چیز ملک خداوند است، زیرا وجود هر چیزی نسبت به وجود خداوند به مانند روشنائی ماه است، نسبت به نور خورشید و بلکه نور ماه عین نور خورشید است که در صفحه ماه منعکس گردیده است پس همچنان که روشنائی ماه نور خورشید را نشان می دهد، برای اینکه عین نور خورشید است، وجود هر چیزی نیز نشان دهنده وجود خداوند و اصالت وجود اوست، و نور او است که بر همه چیز منعکس شده است به همین ملاحظه می فرماید : **الله نور السموات والارض** (نور ۳۵) که تفسیر و توضیح آن گذشت

بنابراین وجود هر چیزی کلمه ای است که در کتاب تکوین نوشته شده است و مجموع این کلمات کتاب تکوین را فراهم آورده است ، و در باره این کلمات خداوند فرموده است :
قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مداداً (کهف ۱۰۹) و باز فرموده است : **ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم** (لقمان - ۲۷)
 علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می گوید: چون وجود هریک از موجودات با کلمه کن که از سوی خداوند صادر می شود، به وجود می آیند، به همین ملاحظه موجودات کلمات خوانده شده اند، مانند مسیح که خداوند او را کلمه الله گفته است. بنابر این مفاد آیه این است که اگر همه درختهای روی زمین قلم شوند و همه دریاها ماده نوشتن باشند، و قرار باشد که اسامی موجودات یک به یک نوشته شود آب دریاها تمام می شود و اسامی همه آنها نوشته نخواهد شد، برای اینکه موجودات بی پایان است (۱۴) و از این گونه آیاتی که در قرآن کریم آمده و چیزهای بسیاری آیت به شمار آمده اند بسیار است و کتاب

بزرگی در این باره می‌توان نوشت و این که خداوند می‌فرماید: **وان من شیئی الا یسبح بحمده** **ولکن لا تفقهون تسبیحهم** (اسرا - ۴) آیت بودن و گواهی دادن هر چیزی به وجود اوست، پس هر چیزی کلمه خداوند است، و وجود گوینده و متکلم را نشان می‌دهد. مولانا در این باره می‌گوید

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| جملة ذرات عالم در نهان | با تو می‌گویند روزان و شبان |
| ما سمیعیم و بصیریم و هشیم | با شما نا سحرمان ما خاشعیم |
| چون شما سوی جمادی می‌روید | سحرم جان جمادان چون شوید |

چهارم: (کتاب انفس)

گذشت که خداوند فرموده است: **سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم** (فصلت - ۵۳) و در این آیه خود مردم آیت جداگانه‌ای به شمار آمده است که بالاترین آیت‌هاست، و درباره مسیح می‌فرماید: **انما المسیح عسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه** (نساء - ۱۷۱) و در جای دیگر می‌فرماید: **ان الله یشرک بکلمة منه اسم المسیح عیسی بن مریم** (آل عمران - ۴۵) و از این آیات چنین برمی‌آید که مسیح کلمه است و کلمه وجود متکلم و کمال علم و قدرت او را نشان می‌دهد، پس کلمه آیت است و نشان دهنده وجود شخص متکلم است، اما تفاوت کلمه بودن مسیح با انسان‌های دیگر و موجودات دیگر در آن است که روح مسیح از عالم ابراست پس او یکی از کلمات تامات است:

و تمت ربک صدقاً و عدلاً لا یبدل لکلماته (العام . ۱۱۵)

بنابراین وجود انسان و مخصوصاً انسان کامل بزرگترین کتابی است که مشتمل بر کلمات و آیات بسیاری است، زیرا هر خصوصیتی که در هر یک از انواع موجودات عالم هست همه آنها در وجود انسان فراهم است و از این جهت کاملترین موجودات است و کمال علم و قدرت و صفات ذاتیه دیگر آفریننده اش را از همه چیز بهتر نشان می‌دهد.

اما کامل‌تر و جامع‌تر بودن انسان از موجودات دیگر از دو جهت است اول: از جهت ترکیبات بدنی او است زیرا همه‌گونه فعل و انفعالات و ترکیبات عنصری که در معدنیات موجود است با اندک اختلافاتی در بدن انسان نیز هست، و جذب و دفع غذایی که در روئیدنی‌های زمینی موجود است در انسان نیز هست و جهاز هاضمه و دستگاه تنفس و گردش خون و شبکه‌های عصبی گوناگونی که حواس ظاهره و باطنه به آن بستگی دارند، و همه انواع حیوانات با تفاوت‌هایی از آن برخوردارند، همه آنها در انسان از همگی کامل‌تر است، و از این جهت از راه ادراکات حسی و تخیلی می‌تواند دارای ادراکات عقلی شود.

بنابراین هر یک از انواع موجودات از جهت ترکیبات بدنی و دارا بودن اندام‌های مخصوص به خودشان، کمال علم و قدرت آفریننده خود را نشان می‌دهند. اما وجود انسان از جهات بیشتری کمال علم و قدرت او را می‌نمایاند.

دوم- جامع تر بودن انسان از حیوانات دیگر از جنبهٔ نفسانی او است، زیرا ادراک حسی و خیالی انسان با ادراکات حیوانات دیگر تفاوت بسیاری دارد، و تفاوت آن از جهت این است که انسان وقتی که یک موجود محسوس جزئی را درک می‌کند، جنبهٔ نوع بودن و کلیت نوعی آن را ملاحظه می‌کند، و آن را با چشم کلی بینی عقلی ادراک می‌کند. اما خصوصیتی که در انسان کامل هست این است که هر اندازه انسان بیشتر کسب علم کند و از خصوصیات هریک از انواع موجودات بیشتر آگاهی پیدا کند، صورت ادراکی و وجود علمی چیزهای بسیاری از موجودات در او منعکس می‌شود، و درون او نمایشگر موجودات بیشتری می‌گردد. زیرا قوهٔ خیال او صفحهای است که صورت یکانهائی از افراد هریک از انواع موجوداتی که با آن برخورد شده است، در آن نقش شده است و صورت کلیات آنها نیز که به وسیله عقل درک می‌شود، در لوح عقل او ترسیم شده است، پس وجود انسان از هر جهت جهان کوچکی است که جهان بزرگ در آن گنجیده است، و قرآن کتابی است که سرموزات کتاب آفاق و کتاب انفس را برای مردم شرح و توضیح می‌دهد.

درقرآن کریم آمده است: **وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين** (العام - ۹۰) و علامهٔ فیض در تفسیر این آیه می‌گوید تفسیر کتاب در اول سورهٔ بقره گذشت و در اول سوره بقره دربارهٔ ذلک الکتاب لاریب فیه، روایتی از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود: **کتاب علی لاریب فیه** علامهٔ فیض برای توضیح این حدیث می‌گوید، این روایت تاویل کتاب است پس مقصود از کتاب، وجود علی بن ابی طالب علیه السلام است و در آخر می‌گوید در عرف اهل الله شایع است که کتاب را بر انسان کامل اطلاق می‌کنند: به همین ملاحظه امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: **دوائک فیک وما تشعرو دوائک منک وما تبصر وتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر** (۱۰) علامه فیض دنباله مطالب گذشته روایتی از امام صادق علیه السلام آورده است که فرمود: **الصورة الانسانية هي اکبر حجة الله علی خلقه وهي الکتاب الذی کتبه الله** بیده (۱۶)

روایت دیگری دربارهٔ کتاب انفس و کاملترین انسانها که امیرالمؤمنین است، رسیده است خود آن حضرت فرمود: **جميع القرآن فی باء بسم الله و انا نقطة تحت الباء یعنی آنچه در همه قرآن فراهم آمده است، همگی در باء بسم الله آورده شده است و من نقطهٔ زیر باء بسم الله هستم**

صدر المتألهین سخنان بسیاری در شرح این حدیث آورده است، و خلاصه اش این است هر کس با قدم عبودیت خالص رویه خداوند برود می‌بیند که همهٔ مطالب مندرج در قرآن، بلکه همهٔ مطالب مندرج در همه کتب آسمانی در نقطهٔ زیر باء بسم الله گنجانده شده است برای

مثال چنانچه در مضمون این آیه بیندیشید که خداوند فرموده است: **لله مافی السموات والارض** می بیند همه موجودات زمینی و آسمانی در یک کلمه گنجانده شده است اما اگر یکایک را آنها بخواهند نام ببرند در کتابهای بسیاری هم گنجانده نمی شوند، و چنانچه کسی پیدا شود که اندیشه خودش را از محسوسات بالاتر برد، و به معنی **لله مافی السموات والارض** (بقره، ۲۸۴) پی ببرد، در این هنگام می بیند و می داند، که ذات الهی محیط و قاهر و غالب بر همه چیز و بر خود او است، پس چنین کسی می بیند که وجود او در نقطه ای است، که زیر باء بسم الله است. زیرا بزرگی آن نقطه و جلالت قدر آن برایش آشکار می شود و چنین کسی می بیند که چگونه او خودش را برای عاکفین حظیره قدس از نقطه زیر باء بسم الله آشکار می گرداند (۱۷) بنابراین همه مطالب سندرج در قرآن کریم در وجود چنین کسی فراهم آمده است و روان چنین کسی بالاترین آیت و نمایشگاه کمالات خداوند است. و بازگشت همه این مطالب به آن است که لام الله به این معنی است که خداوند مالک وجود همه چیز است و چنانچه در تعلیمات نظری قرآن کریم گذشت معنی الله نور السموات والارض این است که هیچ چیز دارای وجود نیست همچنان که ماه دارای نور نیست و نور ماه همان نور خورشید است و جدا از آن نمی باشد، پس کسی که از هر جهت خودش را به خداوند تسلیم کرده باشد، و روی هستی خودش را به سوی او گردانده باشد چنین کسی آینه تمام نمای کمال وجود و عظمت خداوند است

پنجم : کتب آسمانی

پنجمین کتابی که در قرآن کریم از آن یاد شده است کتب آسمانی است و بالاتر و کامل تر از همه آنها قرآن کریم است که در شماره قبل به تفصیل گذشت و علوم نظری و عملی سندرج در آن شرح داده شد،

زیر نویس ها :

- (۱) مفردات الفاظ القرآن. حرف کاف
- (۲) مجمع البیان . ج ۱ . ص ۳۵
- (۳) مفردات الفاظ القرآن. حرف کاف
- (۴) تبیان . ج ۷ . ص ۱۳۱
- (۵) مفردات الفاظ القرآن. حرف کاف
- (۶) مجمع البیان . ج ۲ . ص ۱۷۰ و ۳۰۸
- (۷) مفاتیح الغیب - فی الفرق بین التکلم والکتابه ص . . .
- (۸) مفاتیح الغیب - فی الکلام و حقیقه ص ۴۹۸
- (۹) مفردات الفاظ القرآن . حرف ق
- (۱۰) شرح اصول کافی ص ۴۰۴

- (۱۱) تفسیر صافی ج ۱ ص ۹۰۰
(۱۲) اعتقادات صدوق. ص ۷۱
(۱۳) صافی ج ۱ ص ۸۷۸ و ۸۷۹
(۱۴) المیزان ج ۱۶ ص ۲۳۲
(۱۵) تفسیر صافی ج ۱ ص ۵۸
(۱۶) صافی ج ۱ ص ۵۸
(۱۷) مفاتیح الغیب ، ص ۴۹۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی